

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
قبل از شروع در بحث هدیه می‌کنیم به روح مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد یزدی رضوان‌الله علیه، که یکی از
ارکان انقلاب و وفاداران راستین به انقلاب بود و نقش بسیار مهمی در حدوث و بقاء انقلاب داشت. ثواب یک
صلوات و یک سوره‌ی مبارکه‌ی حمد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶)

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

بحث در فرع اول از فروع چهارگانه‌ای بود که در مسئله‌ی سوم در تحریر الوسیله بیان فرمودند که فرع اول این
بود که «لو أكرهه على بيع أحد الشيئين على سبيل التخيير» و این مکره برای دفع آن ضرری که مکره اُوعَد
علیه، یکی از این عدل‌های تخییر را انتخاب کرد و انجام داد، بیع را انجام داد. که گفتیم دو نظر در این جا نقل
کردیم یک نظر این بود که مطلقاً این مکره علیه واقع می‌شود یا حالا بگویید مطلقاً باطل است. وجه آن را بعضی
گفتند مکره علیه است. و یک نظر تفصیل بود که اگر این را که انجام می‌دهد برای دفع آن ضرر است بله، و الا
اگر نه مغتنم می‌شمارد فرصت را، نه برای آن دفع ضرر، و لو این که یترتب علیه آن دفع ضرر هم، ولی این برای
آن انجام نمی‌دهد، یک فرصت خوبی است این باطل نیست. که ظاهر عبارت ماتن قدس سره و هم‌چنین مرحوم
فقیه اصفهانی صاحب اصل؟؟، آن هم همین جور است.

در مقام دو تا تفصیل دیگر هم وجود دارد. یک تفصیل از مرحوم آیت‌الله بهجت قدس سره در همین وسیله النجاء است که ایشان فتاوی خودشان را ادراج کردند، ظاهراً خودشان شاید حواشی ایشان را بعد جناب آقای محفوظی شاید ادراج کرده باشند، و آن این است که ایشان فرمودند که تارةً این دو بیعی که علی سبیل التخییر گفته یکی از این دو تا را بفروش، این‌ها مساوی است در نظر آن بایع. مثلاً دو تا ماشین دارد عین هم هست. فرقی برای او نمی‌کند، این با آن برای او فرقی نمی‌کند. و قیمت‌های آن‌ها هم یکی هست. این‌جا هر کدام را انتخاب کرد این باطل است. ولی آخری، این‌ها با هم تفاوت می‌کنند. یکی اشدّ است کراهتش نسبت به آن، و ضرری که به آن وارد می‌شود مثلاً، و دلش نمی‌خواهد، یکی اخفّ است. مثلاً می‌گوید که یکی از این دو ماشین را بفروش، یکی مثلاً فرض کنید پراید هست، یکی مثلاً بنز است، بنز کذا است. می‌گوید یکی از این‌ها را باید بفروشی. این می‌آید این‌جا باز یک وقت اخفّ را اختیار می‌کند، این وقّع باطل. ولی اگر اشدّ را انتخاب کرد، و آن را فروخت، علی الاظهر این است که بگوییم این‌جا این باطل نیست و این صحیح است. خب این هم یک تفصیلی است که در این مقام داده شده که این تفصیل در آن دو تا ملحوظ نظر نبود.

مرحوم امام قدس سره در بیع می‌فرمایند که این تفصیل در محرمات، در تکلیفیات، جاری هست و درست است. اما در وضعیات این تفصیل را نمی‌پذیرند ایشان. «لو كان بين افراد الطبيعة تفاوت في الشدة و الضعف أو الزيادة و النقص فإن كان المکره عليه من التکلیفیات فالظاهر لزوم اختیار اقلها محذوره، فلو اكرهه علی شرب حرام ما يجب علیه اختیار أضعفه مناطاً» مثلاً گفته که یا خمر بنوش، معاذالله، یا این آب متنجّس را بخور. خب این‌جا باید آب متنجّس را اختیار بکند اگر مکره است. چون مناط او اضعف است نسبت به خمر. «لأنّ الرفع و إن تعلّق بالطبيعة القابلة للصدق علی كلّ فردٍ و مقتضى ما تقدّم أنّ أول الوجود منها مکرهٌ علیه و مرفوع الحكم و بعد رفعه لا وجه للترجیح» در جایی که این‌ها تساوی قدم داشته باشند. «و لكن» همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، «و لكن لما كان الرفع منّة علی الامّة مع بقاء مفسدة المکره علیه و ليس من قبيل التخصّص الكاشف عن عدم الملاك فلا محالة يحكم العقل بالجمع بين الغرضين و دفع الاكراه بالاقل محذوراً من بينها»

س: و لو کراهت نفسی آن نسبت به آن آب متنجّس هم بیش‌تر باشد؟

ج: بیش‌تر باشد.

این همان چیزی بود که قبلاً هم از ایشان نقل کردیم که ایشان می‌فرمودند که حکم عقل در این‌جا، چون می‌گوید که این مفسده که از بین نرفته، حدیث رفع نمی‌آید تخصیص بزند به ادله، تخصیص اگر بود یعنی خارج از ادله است. خب وقتی که خارج از ادله شد مفسده هم ندارد. اما این تخصیص نمی‌زند. یعنی آن حرمت سر جای خودش هست، یعنی به این معنا آن مفسده سر جای خودش هست، حالا شارع حکم آن را برمی‌دارد. یا

عقاب آن را برمی‌دارد. حالا که این جوری هست عقل می‌گوید خب خب تو باید آن اخفّ را انتخاب بکنی، آن را که مفسده‌ی آن کمتر هست را انتخاب بکنی.

بعد می‌فرماید: «نعم الظاهر عدم جریان ذلک فی الوضعیات» این حرف ما در تکلیفیات است. اما این مطلب در وضعیات جاری نیست. «و لو اکرهه علی بیع داره او بستانه یقع بیع اولهما مکرهاً علیه و إن کان اکثر قیمهً او بقاءه أهم لدی المالك»

س: بخاطر همان مبنای فلسفی که امور اعتباری قابل شدت و ضعف نیستند.
ج: نه.

س: وضعیات قابل شدت و ضعف هستند امام می‌گویند که نیستند.
ج: نه این‌جا به این شکل هست که ...

س: نه آن درست است ولی اکراه به چی تعلّق گرفته؟ اکراه به موضوعی تعلّق گرفته که قابل شدت و ضعف نیست، درست است که من نفساً از این مثلاً بدم می‌آید یا از آن کمتر، این‌ها درست است. ولی متعلّق اکراه وضعیات است وضعیات هم که لا یقبل الشدّة و الضعف، پس مثل هم هست دیگر، حالا ولو این که تو بیش‌تر بدت بیاید یا کمتر بدت بیاید. این بیان را می‌شود برای آن کرد. چون این مبنا را امام قبول دارد که در امور وضعی ما نمی‌توانیم؟؟؟ چون اعتباری هستند، اعتباری‌ها دیگر شدت و ضعف ندارند.

ج: خب این‌که اعتباری‌ها شدت و ضعف ندارند، آقای خوئی هم دارند که اعتباریات شدت و ضعف ندارد. ولی خب آن‌جا جواب داده شده از این مقاله، به این‌که بله حرکت نیست در این اعتباریات، که ضعیف بشود شدید، این درست است در اعتباریات حرکت نیست اما اعتبار می‌کند شدید را، مثلاً نجاست این‌جور نیست که نجاست پایین‌دستی کم کم بشود نجاست بالا دستی، چون حرکت در آن‌جا نیست، نموّ و رشد در آن‌جا نیست. اما می‌تواند از اول بگوید «الناصبیُّ أنجس من الکلب»، اعتبار دارم می‌کنم. اعتبار می‌کنم نجاست اشدّ و اکثر را برای ناصبی نسبت به کلب. نه این‌که همان نجاست کلبیه می‌آید اشتداد پیدا می‌کند. ولی اعتبار که می‌کنم اعتبار دست معتبر است بیاید نجاست خفیفه را اعتبار بکند، یا نجاست شدید را اعتبار بکند. این جوابی است که مرحوم شهید صدر در طهارت دادند به محقق خوئی در آن‌جا که ایشان در بحث طهارت فرموده اشتدادپذیر نیست و ظهور بعضی گفتند معنای آن فلان است. در آن واژه‌ی ظهور و آن‌جاها این بحث هست.

س: حالا علی‌المبنی چی؟

ج: این ربطی به این جهت ندارد ببینید حرف بر سر این هست که آیا در این‌جا حکم عقل وجود دارد که ... عقل می‌آید چه می‌گوید؟ آن‌جا فرقی با محرمات این است که آن‌جا آن اشدّ در نظر مولاست. عقل به اعتبار

عبودیت و بندگی می‌گوید خب الان حق نداری که آن چیزی را که مولا مبعوض‌تر دارد آن را و اشد هست پیش او و تو مخلص داری، بیایی آن را مرتکب بشوی. این خروج از زیّ بندگی است. در آن‌جا چون به مولا برمی‌گردد. اما این‌جا به مولا که بر نمی‌گردد که. مبعوض مولا که نیست مبعوض تو هست. که آن بستان را بیش‌تر دوست داری تا مثلاً ماشینت را. حالا ولو خودت داری پا روی مصلحت خودت می‌گذاری، خب بگذار. ولی بالاخره که داری می‌فروشی برای چه هست؟ برای این‌که تخلص پیدا بکنی از آن ضرری که او ایفاء کرده و بالاخره آن ضرر بالاتر است از آن چیزی است که شما از فروش بستان مثلاً ناراحت هستی که برای تو پیدا می‌شود.

س: یعنی عند التزاحم وقتی که یکی مبعوض‌تر هست در نفس من، عند التزاحم، مثل این پراید و؟؟
ج: عقل به من نمی‌گوید.

س: نه، من می‌خواهم بگویم عند التزاحم آیا من وقتی آن دو تا با هم‌دیگر در واقع مخلصی غیر از این دو تا نیست یا این است یا آن. عند التزاحم نفس من چه می‌گوید؟
ج: نفس یعنی، ببینید.

س: نه قبل از اکراه را در نظر بگیرید. فعلاً اکراه هنوز نیامده.؟؟؟ اضطرار مثلاً پیدا بکند، یا بین پراید یا بین بنز. برای این‌که مثلاً برای یک عمل جراحی. و یا به یک کسی می‌خواهد کمک بکند. الان در واقع نفس من چه می‌گوید.

ج: نفس که ...

س:؟؟؟

ج: ولی مخالفت با نفس که.

س: نه آن‌که می‌دانیم مخالفت با نفس کردن حرام نیست. آن سر جای خودش، آن را قبول داریم. نمی‌خواهم بگویم آن بیان توی این‌جا می‌آید. ما می‌خواهیم بگویم وقتی عند النفس من اضطرار بخواهم پیدا بکنم بین دو چیز که یکی خیلی برای من شدیدتر است. نفس من توی این حالت تزاحم اصلاً آن اقل را مکروه نمی‌داند. یعنی عند التزاحم کراهتش نسبت به آن از بین می‌رود. عند التزاحم، وقتی کسر و انکسار می‌شود. لذا اگر؟؟؟

ج: نه، هر دو مکروه بشود آن بیش‌تر مکروه هست.

س: نه وقتی می‌داند مجبور است.

ج: باشد بالاخره کراهت دارد.

س: این حالت؟؟؟

ج: کراحت دارد منتها یکی بیش‌تر و یکی کمتر.

این فرمایش مرحوم امام است. حالا چرا آن بزرگانی که آن‌جوری گفتند مثل مرحوم آیت‌الله بهجت آن‌جور می‌فرمایند؟ کأنّ نظر مبارک آن بزرگان این است که این وقتی با این‌که له الخيار و الاختیار که بیاید آن اخفّ را انتخاب بکند، می‌رود آن اشدّ را انتخاب می‌کند، با این‌که از نظر اکراه مکره تفاوتی وجود ندارد، این کاشف از این هست که کمال طیب نفس را دارد نسبت به این اشد و وقتی کمال طیب نفس را داشت این اکراه که شارع فرموده است که من برداشتم در جایی است که آن اراده‌ی او مقهور باشد، مغلوب باشد. اما اگر اراده‌ی او مغلوب نیست، تحت سلطه و سیطره نیست و مستقلاًّ خودش این را اراده کرده و خواسته، ادله‌ی اکراه آن‌جا را نمی‌گیرد برای این که اکراه اصلاًّ صادق نیست. حالا یا بگو صادق نیست اصلاًّ بالمرّة یا بگو انصراف دارد. تو خودت می‌خواهی. شما که می‌توانی از آن خفیف را بفروشی.

درست است که آن محاسبه‌ی آن‌جا الزام عقل نیست. الزام عقل در محرمات و تکلیفیات، الزام عقل است به این‌که اخفّ را انتخاب بکن. بخاطر این‌که در رابطه‌ی با مولاست. این‌جا الزام به این معنا نیست. اما علی‌القاعده کسی که این کار را می‌آید می‌کند، این ... البته این در صورتی است که توجه داشته باشد نه این‌که در واقع آن مثلاًّ قیمتش بیش‌تر است یا فلان است. یک وقت ممکن است که در واقع این‌جوری باشد آن خبر ندارد. اما آن‌جایی که متوجه هست که باید این قید هم در آن بزرگان بیاید که پیش آن اشد است و آن متوجه به این اشدیت است. یا نه بالفعل است. ملاک را بالفعل اشدیت در نفس قرار بدهیم، نه اشدیت واقعی و اخفیت واقعی، نه. به آن چیزی که در حین معامله پیش او اشد است و حال این‌که همان موقع در پیش او یک چیز دیگری خفیف‌تر است و اخف است این انتخاب می‌کند آن اشد را.
س: و لو امتثالاًّ باشد برای آن.

ج: بله چون به هر دو امتثال می‌شود. قصد امتثال را علی‌ایّ حال چه به آن و چه به این دارد. می‌تواند داشته باشد. چون هر کدام را انجام بدهد، امتثال امر مکره شده و از ابعاد او تخلّص پیدا می‌کند.

ولی صحبت بر سر این است، که تو که با او خفیف‌تر می‌توانستی او را رها کردی و توجه هم به این مطلب داشتی که و آن شدید را انتخاب کردی، این ینبأ از این که کمال طیب را داری. پس اکراه صادق نیست. بنابراین معامله صحیح است.

حالا اگر بخواهیم به آن ادبیات بگوییم به آن مبنا بگوییم، مثل مبنای فقه العقود، مانع که موجود نیست اکراه صادق نیست. شرط هم موجود است، خب طیب نفس داری. این وجه فرمایش این بزرگان که این‌جور می‌فرمایند و آن هم وجه فرمایش مرحوم امام که فرمودند.

در این‌جا همان‌طور که قبلاً هم عرض می‌شد و گفتیم مرحوم بلاغی هم در هامش در حاشیه‌ی خودشان بر مکاسب، تنبیه به این جهت دادند، مرحوم استاد هم در ابتغاء الفضیلة این را دارند، یک وقت بحث مقام اثبات است یک وقت بحث مقام ثبوت است.

در مقام اثبات، یعنی توی دادگاه مثلاً یا افراد دیگر وقتی که این واقعه را می‌بینند این‌جاها ممکن است که بگوئیم که همین که این‌ها می‌دانند این یک اماره‌ی عقلانیه هست بر این که این کمال طیب نفس را داشته باشد. قضاوت دیگران بخاطر این اماره، و این که طریق است، معلوم می‌شود که خودش خواسته. اثباتاً این‌جوری هست. اما یک بحث، بحث ثبوتی هست، که حالا این‌جا مسئله‌ی ثبوتی دارد بحث می‌شود. در مسئله‌ی ثبوتی، آن باید دید که واقعاً بین خودش و خدا، این چه‌جوری ست؟ که استاد قدس سره این‌جا بر اساس همان این تفسیر آخری را بیان کردند که این تفصیل ایشان را بیان بکنیم ببینیم از این جواب آن درمی‌آید یا در نمی‌آید؟

ایشان در ابتغاء الفضیلة فرموده «و أمّا بحسب مقام الثبوت و قد يقصد البيع جداً فی الجميع» حالا البته این مال صورتی است که هر دو را می‌آید می‌فروشد و اقتضای بر یکی نکرده، فی الجميع. ولی از فرمایشی که این‌جا دارند معلوم می‌شود که آن‌جا هم چطور است.

«و قد لا يقصد البيع فی الجميع» در هر دو بیع را قصد کرده. یک وقت در هر دو قصد نکرده، «و قد لا يقصد البيع فی الاول و يقصد فی غیره، و قد يقصد البيع فی الاول دون الثانی» که می‌گوید توی مقام ثبوت این‌جوری هست. که حالا ما این را می‌گذاریم اصل حرف‌شان و استدلال‌ها و این‌ها را برای همان فرع بعد که هر دو را می‌فروشد. ولی باید عبد ببینید بین خودش و خدا چه‌جوری است؟ همان‌طور که قبلاً هم می‌گفتیم. یک وقت مثلاً یک دهشتی، یک چیزی به آن دست داده که اصلاً از محاسبه بیرون رفته، و آمده همانی را که اگر حالت عادی داشت آن را اختیار نمی‌کرد. و در اثر این‌که می‌گوید نمی‌دانم چی شد که این کار را کردم؟ این‌جا ولو اشد را فروخته باشد می‌گوییم باطل است. چون این‌جا اکراه صادق است با این توجه به این‌ها، که بین خودش و خدا، حال خودش را می‌داند. که این حرف را ما در کجا هم زدیم؟ در آن‌جایی که اصلاً تخییر نبود. آن‌جایی که تخییر اصلاً نبود. گفت بع دارک، و گفتیم این‌جا اگر واقعاً این‌جوری بوده که این خودش دنبال فروش خانه‌اش بوده، ولی بخاطر مزاحمت زن و بچه‌اش حاضر نمی‌شدند یا پدر و مادرش حاضر نمی‌شدند، نمی‌شد که بفروشد، الان می‌گوید حالا این که آمده سر ما این‌جوری می‌کند، مغتنم است فرصت خوبی است. که دیگر جلوی دهان آن‌ها بسته می‌شود دیگر چاره‌ای ندارند. ما گفتیم این‌جا معامله صحیح است. نمی‌توانیم بگوئیم معامله باطل است. چون با طیب خاطر خودشان را انتخاب کرده اگرچه می‌داند ترتب علیه فائده‌ی دفع ضرر را. ولی این

اراده‌ی بیع از او تراوش نکرده. یا لاقلاً این است که هر دو مثل توارد علتین بر معلول واحد هستند، که در بحث عبادات عده‌ای می‌گویند منهم شهید صدر که عبادت باطل نمی‌شود در این صورت.

که هم مثلاً وضو می‌گیرد و هم برای این که می‌خواهد نماز بخواند، طهارت حدثیه داشته باشد و هم می‌خواهد شاداب بشود، خنک بشود. خب عده‌ای گفتند که این جا اشکالی ندارد. حالا بعضی‌ها هم گفتند که اشکال دارد. آن جا می‌گوییم که اگر واقعاً بین خودش و خدا این جور است این اکراه صادق نیست. طیب هم هست. خب این جا هم همین جور است. این جا به طریق اولی این جور است. پس باید مثلاً این جور بگوییم که در مقام ثبوت همه جا، چه این جا و چه غیر این جا، این جور می‌گوییم که اگر واقعاً می‌داند، واقعاً برای دفع ضرر او این کار را کرده، فقط؛ این صادق است ولو این که آن اشد را انتخاب کرده باشد. ولی اگر می‌داند که نه، این چنین نیست و کمال طیب نفس را هم داشته، این جا می‌شود گفت که اشکالی ندارد. خب این فرع اول که «لو اکرهه علی بیع احد الشئین علی التخییر فکلّ ما وقع منه لدفع ضرره یقع مکرهاً علیه»

س: حاج آقا حالا اگر قصد بکند، یعنی شما برگردانید به همان قضیه‌ی قصد دیگر؟ که بین خودش و خدا محاسبه بکند ببیند که آیا بخاطر این حالت حیرتی که برای او حاصل شده این قصدش چه بوده از این قضیه؟ درست است؟ که حالا مثلاً این توی حالت غفلت معمولاً این فرمایشی که می‌فرمایید حاصل و خودش باید بین خودش و خدا محاسبه بکند، حالا ما می‌گوییم این قصدی که شما سابقاً می‌فرمودید منظور آن قصد امتثال بود دیگر درست است؟ قصد امتثال مکره؟

ج: نه، قصد تحقق این بیع در خارج جداً. این است، این که داریم این جا می‌گوییم این است یعنی بین خودش و خدا می‌داند.

س: نقیض آن می‌شود همین فرمایش سید دیگر، یا قصد امتثال امرش را داریم، پس وقع اکراهیاً و وقع باطلاً. یا قصد بیع داریم وقع صحیحاً. دو طرف دارد دیگر؟

ج: نه قصد بیع را دارد.

س: قصد بیع را که همیشه دارد.

ج: این قصد بیع را که می‌کند یک وقت این قصد بیعش می‌داند که معلول اکراه مکره است. یک وقت نه، این قصدی که دارم می‌کنم ولو آن اکراه سر دوش من هست ولی من بخاطر اکراه او این قصد را نمی‌کنم. ولو می‌دانم با این بیع من آن فائده مترتب می‌شود که ضرر او هم منتفی می‌شود. ولی من برای خاطر ... همان که امام هم فرمود که ...

س:؟؟؟

ج: ??? یعنی

س: عرض من این است که می‌گویم قصد امتثال مکره یک موقع بگوییم آقا ملاک برای رفع اثر بیع که همان صحت و بطلان باشد، ??? صحت باشد این است که شما قصد امتثال مکره را داشته باشید. علاوه بر قصد آن بیع، قصد امتثال مکره را هم داشته باشید. درست است؟

ج: قصد امتثال به عبارت دیگر یعنی همین، یعنی او منشأ شده که شما دارید می‌پرسید، تنها او. مقصود این است. س: نه می‌خواهم بگویم قصد امتثال مکره یعنی این که من این کار را دارم انجام می‌دهم ...

ج: امتثال در این جاها شاید دانی و امتثال و این‌ها، طاعت نمی‌خواهد ???

س: حالا به قصد ... این را دیگر قبول دارید دیگر؟ به قصد این که او عقابش را از روی سر من بردارد.

ج: یعنی فقط برای این هست.

س: فقط ندارد دیگر.

ج: نه یعنی این است منشأ آن. که اراده‌ی او مقهور است. یک وقت نه، الان این را فرصت مغتنم می‌بیند.

س: همان‌جا که فرصت مغتنم می‌بیند، آن‌جا اگر ??? کافی نیست؟

ج: برای این که اکراه صدق بکند.

س: بله برای این که ادله رفع ???

ج: نه می‌گوییم که چه مکره‌ی؟ خودت خواستی. بخاطر آن که نبود، یعنی این در حقیقت این است از خدا می‌خواهد که ... یک وقت از خدا می‌خواهد که آن اکراه مکره از بین برود و این نفروشد. یک وقت نه، از خدا این را نمی‌خواهد می‌گوید خیلی هم اکراه او خوب است. بگذار باشد. اگر جایی است که می‌گوید اکراه او باشد من از خدا می‌خواهم که این باشد چون محاذیرم از بین می‌رود، و می‌فروشم، و می‌داند که اگر نفروشد او پدرش را درمی‌آورد. ولی از خدا می‌خواهد که اکراه او باشد که این فرصت داشته باشد برای این که برود بفروشد.

س: پس همان مثالی که سابق می‌زدید دیگر؟ ولی توی محل کلام ما که هر دو مبغوض است ولی یکی ابغض است ما نظرم این است که وقتی هر دو مبغوض بود، آن مثال درست بود که می‌فرمود خانه و نمی‌دانم ??? اما این‌جا هر دو مبغوض است یکی هم ابغض است من می‌توانم آن را که مبغوض است، نه ابغض را، مبغوض را بفروشم، قصد امتثال مکره هم نکنم، آن‌جا مشمول ادله می‌شود.

ج: آن ابغض؟

س: نه همین که دارم می‌فروشم، مبغوض.

ج: نه مبغوض را اگر می‌فروشد که بله.

س: ابغض؟؟؟

ج: بله ابغض را.

س: ابغض را وقتی می‌فروشم چون قصد امتثال مکره بکنم؟؟؟

ج: همین را داریم می‌گوییم، می‌گوییم که باید این‌جوری تفصیل بدهید که بین خودش و خدا این ابغض را که

دارد می‌فروشد چه‌جوری هست؟ اگر می‌بیند این ابغض را که فروخت

س: همین که قصد کرد برای رفع عقاب، این کافی است.

ج: نه حالا این ابغض را که دارد می‌فروشد، گاهی بین خودش و خدا می‌داند که ...

س:؟؟؟ هر دو مبعوض هستند.

ج: می‌داند که این انتخاب این ابغض علی‌رغم این که ابغض بود این همین‌جوری در اثر آن حالتی که در اثر آن

شدت آن دهشتی که برایش پیدا شده بود انتخاب کرد و بعد هم پشیمان شد که چرا ما این کار را کردیم؟

نمی‌دانم اصلاً عقل من از سرم پریده بود؟ چه‌جور شد؟ این‌جا بله همان ابغض باطل است.

س: فرض غفلت را شما می‌گویید؟

ج: نه غفلت نیست.

س: من غافل هستم از این که بخواهم محاسبه بکنم،؟؟؟

ج: این‌جا می‌گوییم باطل است. حتی ابغض را هم می‌گوییم باطل است. در این صورت باطل است.

اما اگر این‌جوری نبوده، و این را با کمال خودش می‌داند، این را با کمال توجه نفس این را انتخاب کرده و حال

این‌که می‌توانست آن را انتخاب بکند که در حقیقت از عدم ارتکاب این تفصیلی برایش ممکن بوده.

س:؟؟؟

ج: بله. خب چرا تفصیلی نکرده؟

س: این با مثال قبلی شما فرق دارد. آن مثال این بود که من طیب نفس کامل داشتم دنبال بهانه می‌گشتم. ولی

این‌جا چون هر دو مبعوض است یکی ابغض است، ولو من ابغض را انتخاب بکنم، و قصد هم بکنم رفع عقاب را

کافی است. برای این‌که صدق ادله؟؟؟ دیگر لازم نیست که من ... چون هر دو مبعوض هستند، همین لحظات

پیش خودتان فرمودید.

ج: خب می‌دانم هر دو مبعوض است ما که نمی‌گوییم مبعوض نیست.

س: تفصی آن هم به مبغوض است. تفصی آن هم به یک امر راحتی که نیست، تفصی آن هم به مبغوض است. همین‌که ابغض را انجام دادم، قصد رفع عقاب را داشتم یکفی. بر طبق ادله. لازم نیست فرض غفلت را شما فقط بفرمایید. شما؟؟؟

ج: نه شما این را جواب بدهید چطور می‌شود کسی که ... یعنی همان که در مقام اماره گفته می‌شد در مقام ثبوت حساب بکنید، چطور می‌شود با این‌که می‌داند آن ابغض است و آن حالت دهشت و غفلت و این‌ها برایش پیدا نشده، اگر حالا عادی هست چطور می‌شود کمال طیب نفس را نداشته باشد به فروش ابغض و در عین حال ابغض را انتخاب بکند؟

س: کمال طیب نفس را که ندارد، چون دو طرف آن مبغوض هست.

ج: نه می‌دانم، می‌گویم با آن می‌توانست دیگر؟ باب یک ماشین بنز داشته، یک پراید داشته، پراید قراضه داشته، حالا پراید قراضه را گفته، یکی از این‌ها را بفروش، می‌توانست پراید قراضه را ...

س: گیر قضیه همین جاست دقیقاً. آن نکته‌ی کلیدی آن این جاست، کمال طیب نفس را ندارد. توی این فردی که ما داریم؟؟؟ متنفر هست از آن، از این بیش‌تر متنفر هست. کمال طیب نفس؟؟؟

ج: این را چرا انتخاب کرد؟

س: این را انتخاب کرد ... ابغض را انتخاب کرده درست است.

ج: چرا؟

س: خب به جهت این‌که مشمول ادله‌ی اکراه است.

ج: نفس، ببینید نفس که بخواهد اختیار بکند، این ...

س: چون مشمول ادله‌ی اکراه می‌دانسته، انتخاب کرده.

ج: اصلاً مسئله بلد نبوده، حالا رفته بعداً پرسیده.

س: ما می‌گوییم شمول ادله‌ی اکراه این‌جا بر آن صادق است و این هن چون مشمول می‌دانسته ابغض را انتخاب کرده. این‌که شما می‌گویید؟؟؟

ج: نه می‌خواهیم بگوییم اکراه صادق است این‌جا، می‌گوید عرف می‌گوید چه اکراهی داشت؟ تو که اکراه نداشتی.

س: استاد تصور می‌کرد هر دوی آن‌ها باطل است. ابغض را گرفت.؟؟؟

ج: نه فرض این است که... اگر می‌داند هر دو باطل است. یک حرفی است، یک کسی می‌داند هر دو باطل است اصلاً چطور بیع می‌کند؟ آن وقت رفع ما استکرها علیه نمی‌گیرد آن را، چون موضوع بیع نداریم. اصلاً انقذاح

داعی بر بیع چه جور محقق می‌شود این‌جا؟ باید از آن غفلت داشته باشد. فلذا یک مسئله‌ای هست خودشان مطرح کردند آقایان، کسی که می‌داند یک معامله‌ای باطل است چه جور واقعاً قصد می‌کند آن معامله را؟

س:؟؟؟ از باب عدم اراده باید؟؟

ج: اراده چه جور می‌کند؟

حالا دیگر آن‌جاها.

س:؟؟؟

ج: نه حالا آن‌جوری یا ... حتی آن وجوهاتی که در قاصد گفته می‌شود یا سارق می‌آید می‌فروشد، با این‌که می‌داند که ملک خودش نیست، آن‌جا آن توجیه‌هایی که آن‌جا هست باز این‌جا نمی‌شود گفت. آن توجیه آن‌جا که خودش را مالک می‌پندارد. فرض می‌کند. آن می‌شود این‌جا گفت؟ یا مگر این‌جا هم بگوییم بله، می‌گوید این بیع باطل است ولی فرض می‌کنیم که بیع درست است. کلاه سر نفس می‌شود گذاشت؟ که قصد جدی متمشی بشود؟ که چیزی که باطل است شرعاً من بگویم درست است. یک تشریحی می‌کند می‌گوید درست است و بعد می‌فروشد. چه جور می‌شود این؟ حالا این یک مشکله‌ای است که همه باید حلش بکنند حالا. کسی که مسئله بلد هست چه جور اکراه اصلاً قابل تصور است؟ مثلاً آقای اصفهانی آمدند این‌جوری درست کردند، گفتند این فرض آن در جایی است که غفلت از مسئله پیدا می‌کنند. و الا از این باب‌ها خارج است اصلاً. و این را می‌داند باطل است و قصد بیع جدی می‌کند یعنی چی؟ تا قصد بیع جدی نکند که بیع نیست. وقتی بیع نبود، رفع ما استکرها علیه دیگر قابل تطبیق نیست.

س: یک فرض دیگری هم می‌شود. این مثلاً این که الان مثلاً ماشین گرانقیمت است این ارزان است و اصلاً توی بازار رغبتی به آن نیست من هم الان می‌خواهم تفصیلاً پیدا بکنم؟؟؟ ناچار هستم بروم این؟؟؟

ج: نه آن بله. آن مورد اضطرار است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.